

سلسله درس های محدودیت

حلقه هشتم

راز غنیت

ekalam.ir

دکتر سید محمد کربن‌باشی

سرشناسه: بنی‌هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹
عنوان و نام پدیدآور: راز غیبت؛ سلسله درس‌های مهدویت، حلقه هشتم
سید محمد بنی‌هاشمی.
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۱۷۲ ص.
شابک جلد هشتم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۰۹-۱
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۸-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.
یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. احادیث، مهدویت.
موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. غیبت، دعاها.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ س ۸ ب ۲۲۴ / BP
رده‌بندی دیوبنی: ۲۹۷ / ۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۲۹۴۱۵

مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۰۹-۱ - ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۰۹-۱ - ISBN 978 - 964 - 539 - 209 - 1

راز غیبت

سید محمد بنی‌هاشمی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۸۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: صاحب کوثر

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۷ ۵۲ ۱۸ ۳۶ (خط ۶)
فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی‌پور، پلاک ۶۴ تلفن: ۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴) ۷۵۲۱۸۳۶ (۰۹۳۵)

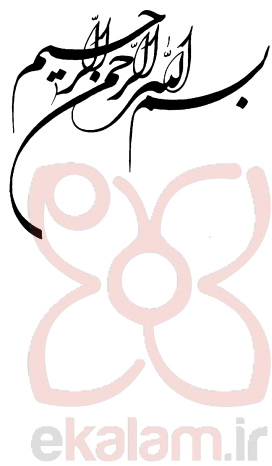
وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

دیگر مراکز پخش: نشر نیک‌معارف، ۶۶۹۵۰۰۱۰ * نشر آفاق، ۲۲۸۴۷۰۳۵ * دارالکتب الاسلامیه، ۵۵۶۲۰۴۱۰

نشر رایحه، ۸۸۹۷۶۱۹۸ * پخش آینه، ۳۳۹۳۰۴۹۶

۲۶۰۰ تومان





این حلقه به نیابت از:

دو نگاهبان ولایت علوی علیه السلام

سید مرتضی و سید رضی رحمهما الله

به پیشگاه:

دخت بزرگوار سید الاوصیاء علیه السلام

بانو امّ کلثوم علیه السلام

تقدیم می گردد.

ekalam.ir



فهرست مطالب

۱۳	فصل اول: بررسی عقلی علت غیبی
۱۳	درس اول: برهان لطف (۱)
۱۳	طرح سؤال: چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟
۱۴	ارائه برهان لطف برای اثبات ضرورت عقلی وجود امام علیه السلام
۱۷	نقد و بررسی منطقی برهان لطف
۱۹	درس دوم: برهان لطف (۲)
۱۹	عدم جواز اسناد غرض به افعال الهی
۲۱	سنت «امتحان» در خلقت خداوند
۲۴	عدم وجوب «لطف» در امتحان الهی
۲۶	درس سوم: برهان لطف (۳)
۲۶	ملزم نبودن خداوند به رعایت اصلح در مورد بندگان
۳۱	عدم وجوب اعمال جود و کرم از جانب خداوند
۳۶	درس چهارم: برهان لطف (۴)
۳۶	نقد برهان لطف به نقل از برخی موافقان
۳۸	نکات دیگری در نقد برهان لطف

۴۳	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۴
۴۵	درس پنجم: ناسپاسی مردم و غیبت امام علیه السلام
۴۵	عدم ضرورت استمرار ظهور امام علیه السلام
۴۶	سؤال از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام
۴۷	قابل کشف نبودن حکمت غیبت
۴۷	نظریه‌ای درباره ملاک ظهور و غیبت امام علیه السلام
۵۰	سرایت دادن نظریه به ظهور و غیبت امام علیه السلام برای هر فرد
۵۲	تأیید نظریه مزبور با آیات و روایات
۵۳	نظریه علت فلسفی غیبت امام علیه السلام
۵۵	درس ششم: بررسی رابطه ناسپاسی مردم با غیبت امام علیه السلام (۱)
۵۵	اعطای نعمت‌ها بر اساس لیاقت و شایستگی نیست
۵۸	حضور آشکار ائمه علیهم السلام در جامعه بدون وجود لیاقت مردم
۶۲	درس هفتم: بررسی رابطه ناسپاسی مردم با غیبت امام علیه السلام (۲)
۶۲	ظهور امام علیه السلام بر فرد لایق در زمان غیبت، واجب نیست
۶۳	سلب نعمت لزوماً به علت بی لیاقتی نیست
۶۴	در صورت ناسپاسی، سلب نعمت ضرورت ندارد
۶۶	دیدگاه صحیح درباره ارتباط غیبت امام علیه السلام با کفران نعمت ظهور ایشان
۶۸	عدم ضابطه کلی برای کشف علت غیبت امام علیه السلام
۶۹	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۵ تا ۷
۷۰	درس هشتم: قابل کشف نبودن حکمت غیبت (۱)
۷۱	مأدوم نبودن ائمه علیهم السلام در کشف حکمت غیبت
۷۳	روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور
۷۳	تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به کارهای حضرت خضر علیه السلام
۷۴	بررسی نظر مرحوم شیخ مفید درباره علت غیبت
۷۹	درس نهم: قابل کشف نبودن حکمت غیبت (۲)
۷۹	تصدیق حکیم بودن خداوند، بدون آگاهی از حکمت الهی

فهرست مطالب □ ۹

۸۰	ممنوعیت سؤال درباره علت غیبت
۸۲	بررسی ادعای کشف علت غیبت از توقیع امام علیه السلام
۸۵	درس دهم: بررسی آراء مرحوم سید مرتضی
۸۵	دیدگاه مرحوم سید مرتضی درباره علت غیبت
۸۸	بررسی و نقد
۹۰	عدم جواز اظهار نظر عقلی در مورد علت غیبت
۹۱	درس یازدهم: بررسی آراء مرحوم شیخ طوسی و علامه خواجه نصیرالدین طوسی
۹۱	بازگشت علت غیبت به مردم
۹۴	در صورت عدم انقیاد مردم، غیبت بر امام علیه السلام واجب نمی شود
۹۶	وقوع غیبت به اراده الهی
۹۸	پرسش های مفهومی از درس های ۸ تا ۱۱
۹۹	فصل دوم: بررسی ادله نقلی علت غیبت
۹۹	درس دوازدهم: علل نقلی غیبت (۱)
۹۹	معنای «علت» غیبت امام علیه السلام در احادیث
۱۰۲	اولین علت غیبت امام علیه السلام : ترس از کشته شدن
۱۰۶	درس سیزدهم: علل نقلی غیبت (۲)
۱۰۶	دومین علت غیبت امام علیه السلام : امتحان مردم
۱۰۹	نقل و بررسی سخن شیخ طوسی در رد این علت
۱۱۱	سخن دیگری در رد این علت و بیان مرحوم شیخ
۱۱۴	درس چهاردهم: علل نقلی غیبت (۳)
۱۱۴	سومین علت غیبت امام علیه السلام : بر عهده نداشتن بیعت
۱۱۷	چهارمین علت غیبت امام علیه السلام : اجرای سنت غیبت پیامبران
۱۲۲	درس پانزدهم: علل نقلی غیبت (۴)
۱۲۲	پنجمین علت غیبت امام علیه السلام : گناهان مردم
۱۲۴	صحت استناد غیبت امام علیه السلام به علل نقلی مذکور

۱۲۵	طرح علت ششم غیبت و بررسی آن
۱۲۸	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۲ تا ۱۵
۱۳۱	فصل سوم: نارسایی ادله نقلی ادعایی بر علت غیبت
۱۳۱	درس شانزدهم: آیا آماده نبودن جامعه بشری علت غیبت دانسته شده است؟
۱۳۲	طرح دو علت استحسانی برای غیبت امام علیه السلام
۱۳۳	بررسی توقیع امام علیه السلام از جهت بیان علت غیبت
۱۳۴	آمدگی شیعیان یا آمدگی اجتماع بشری؟
۱۳۶	لقاء و مشاهده یا ظهور کلی؟
۱۳۶	سبب ظهور یا علت غیبت؟
۱۳۷	عدم وقوع شرط مذکور
۱۴۱	درس هفدهم: بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت (۱)
۱۴۱	دو دلیل نقلی
۱۴۳	بررسی دلالت دو حدیث بر مدعا
۱۴۳	این احادیث دلالتی بر علت غیبت ندارد
۱۴۶	یکی نبودن شرط ظهور یا علت غیبت
۱۴۷	درس هجدهم: بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت (۲)
۱۴۷	عدم کفایت وجود ۳۱۳ نفر برای ظهور
۱۴۹	قاعده‌ای در سخن گفتن به صورت شرطی
۱۵۴	درس نوزدهم: بررسی نظریه نبودن ۳۱۳ یار به عنوان علت غیبت (۳)
۱۵۵	مصادره به مطلوب در استدلال برخی از بزرگان
۱۵۸	بررسی شرط وجود ۳۱۳ یار برای ظهور
۱۶۰	درس بیستم: بررسی نظریه نبودن ۳۱۳ یار به عنوان علت غیبت (۴)
۱۶۰	تقدم ظهور امام علیه السلام بر اجتماع ۳۱۳ یار ایشان
۱۶۶	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۶ تا ۲۰
۱۶۷	فهرست منابع

به دنبال مباحث حلقه پیشین، مهم‌ترین موضوعی که درباره غیبت امام عصر علیه السلام باید مورد توجه و دقت قرار گیرد؛ بحث علت یا علل این امر است. شاید این سؤال که: «چرا امام زمان علیه السلام غیبت کرده‌اند؟» بیشترین دغدغه دوستان آن حضرت باشد. سؤال دیگری که به دنبال آن مطرح می‌شود این است که: «چه چیز یا چه چیزهایی باعث رفع این غیبت می‌گردد؟» ارتباط این دو سؤال با یکدیگر بحث مهم دیگری را می‌طلبد درباره اینکه: «آیا راهکار رفع غیبت امام عصر علیه السلام لزوماً نفی همان علت‌هایی است که در مورد حدوث غیبت ذکر کرده‌اند یا خیر؟» اینها محورهای مورد بحث در این حلقه را تشکیل می‌دهند که باید به دقت تجزیه و تحلیل شوند.



فصل ۱

بررسی عقلی علت غیبت

درس اول: برهان لطف (۱)

طرح سؤال: چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟

اولین سؤال مورد بحث این است که: «چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟» قبل از پاسخ دادن به این سؤال باید توجه کرد که دو معنای مختلف از آن، قابل فهم است. در واقع این «چرا» می‌تواند به دو معنا باشد. معنای اول آن چرای «اعتراضی» و معنای دوم چرای «استفهامی» است. در حالت اول، سؤال کننده می‌خواهد بداند که غیبت امام عصر علیه السلام چگونه با «عدل» و «حکمت» پروردگار سازگار است. این سؤال وقتی رنگ اعتراض به خود می‌گیرد که کسی گمان کند، لازمهٔ عدل یا حکمت الهی، وجوب ظهور امام علیه السلام در روی زمین است. اگر چنین گمانی در کار نباشد، اعتراضی هم وجود نخواهد داشت.

حالت دوم این است که هیچ اعتراضی در کار نیست و تنها پرسش از حکمت یا حکمت‌های غیبت امام عصر علیه السلام در میان است. در این حالت فرد پرسشگر می‌خواهد بداند که این امر، چه دلیل یا ادله‌ای دارد و البته اگر این ادله را هم نداند، در خصوص غیبت امام علیه السلام اعتراضی به مشیت الهی نمی‌کند؛ چرا که چنین کسی مسلم می‌داند که غیبت آن حضرت هرگز با حکمت و عدل پروردگار، منافات ندارد. با این ترتیب اولین بحث در این باره است که ثابت شود غیبت امام علیه السلام با «عدل» و «حکمت» خداوند منافات ندارد.

ارائه برهان لطف برای اثبات ضرورت عقلی وجود امام علیه السلام

گاهی چنین تصوّر می‌شود که لازمه عدل یا حکمت الهی، ظهور و حضور علنی امام علیه السلام بر روی زمین است. این برداشت مبتنی بر تلقی خاصی از اصل «جعل خلیفه» توسط خداوند در زمین است، که آن را به مقتضای عدل یا حکمت پروردگار، عقلاً واجب و ضروری می‌داند. در این تلقی سخن آن است که وجود پیامبر یا امام، روی زمین در همه زمان‌ها عقلاً ضروری است و استدلال‌های مختلفی بر این مطلب ارائه شده که یکی از مهم‌ترین آنها با عنوان «برهان لطف» مشهور است. در این برهان، چنین استدلال می‌شود که جعل و نصب خلیفه خدا روی زمین، نوعی «لطف» است و لطف هم بر خداوند واجب است. پس قرار دادن خلیفه روی زمین، ضروری است.

در این دیدگاه، «لطف» به هر چیزی گفته می‌شود که مکلف را - با حفظ اختیار و آزادی - به انجام طاعت الهی نزدیک و از معصیت او دور می‌سازد و در عین حال، در اصل قادر و توانا بودن انسان دخالت

ندارد.^۱ بر اساس این تعریف، ایجاد هر زمینه و مقدّمه‌ای که انسان مکلف را در عمل به طاعات کمک می‌کند و یا از نافرمانی خداوند دور می‌سازد، بر پروردگار واجب می‌گردد.

معتقدان به وجوب لطف، به حکمت خداوند از طریق قبح نقض غرض، استدلال می‌کنند. دانشمند بزرگ و متکلم نامدار شیعه مرحوم خواجه نصیر الدّین طوسی می‌فرماید:

اللُّطْفُ وَاجِبٌ لِيَحْصَلَ الْغَرَضُ بِهِ.^۲

لطف واجب است تا غرض به واسطه آن به دست آید.

می‌گویند: اگر فاعل حکیم در انجام لطف، اخلاص کند، غرض خود را نقض نموده و این با حکمت او منافات دارد. ابن میثم بحرانی در توضیح این استدلال چنین آورده است:

خداوند از مکلف خواسته است که طاعت را برگزیند. بنابراین هرگاه بداند که مکلف، طاعت را انتخاب نخواهد کرد یا به انتخاب آن نزدیک نخواهد شد، مگر اینکه فعل خاصی را در مورد او انجام دهد - با این فرض که نه انجام دادن آن فعل، بر خداوند مشقّت دارد و نه موجب نقص و عیب خواهد بود - به مقتضای حکمت، انجام دادن آن فعل، واجب خواهد بود، زیرا انجام ندادن آن - در فرض مزبور - کاشف از آن است که خداوند طاعت را از مکلف نخواسته است. در مقام تمثیل، همانند این است که فردی

۱ - عین عبارت مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه این است: «اللُّطْفُ مَا يَقْرُبُ الْمُكَلَّفَ مَعَهُ إِلَى الطَّاعَةِ وَ يَبْعَدُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ لَا حَظَّ لَهُ فِي التَّمَكُّينِ وَ لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْإِلْجَاءِ.» (النّكت الاعتقاديّة، ص ۳۱).

۲ - کشف المراد، ص ۳۵۰.

واقعاً می‌خواهد که شخصی در مجلس میهمانی او حضور یابد و می‌داند که تا مراسم و تشریفات خاصی را انجام ندهد، وی به مجلس میهمانی او حاضر نخواهد شد و از طرفی انجام دادن آن تشریفات نه برای او دشوار است و نه موجب نقص و عیبی خواهد بود. در این صورت اگر آن عمل خاص را انجام ندهد، نقض غرض محسوب خواهد شد. از نظر عقلاً، نقض غرض، سفیهانه است و مخالف حکمت به شمار می‌رود و چنین کاری بر خداوند متعال، محال است.^۱

مثال ایشان همان است که مرحوم علامه حلی در شرح عبارات مرحوم خواجه طوسی در «تجريد الاعتقاد» بیان فرموده است.^۲

در مثال فوق، انجام دادن آن تشریفات خاص، شرط تمکین مکلف و قدرت یافتن او بر انجام تکلیف نیست، همچنین او را به حدّ الجاء و اضطرار هم نمی‌رساند و همین، مصداق لطفی است که طبق این قاعده، انجام آن بر خداوند - به خاطر وجوب دستیابی به غرض - واجب شمرده می‌شود. البته همین نکته (مشروط بودن لطف به اینکه شرط تمکین نباشد) بر برخی از تقریرکنندگان برهان لطف مخفی مانده؛ آنجا که به استناد سخن ابن میثم بحرانی چنین آورده‌اند:

اکثر دانشمندان بزرگ کلامی مثال جالبی می‌آورند، آنان

۱ - فصلنامه انتظار، شماره ۵، ص ۱۱۵ و ۱۱۶ به نقل از قواعد المرام ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲ - عبارت علامه حلی این است: «كَمْ مِنْ دَعَا غَيْرِهِ إِلَى طَعَامٍ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُجِيبُهُ إِلَّا أَنْ يَسْتَعِجَلَ مَعَهُ نَوْعاً مِنَ التَّأَذُّبِ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلِ الدَّاعِيَ ذَلِكَ التَّوَعُّ مِنَ التَّأَذُّبِ كَانَ نَاقِضاً لِعَرْضِهِ.» (کشف المراد، ص ۳۵۱).

می‌گویند: هرگاه کسی غذایی آماده کند و هدف و غرضش دعوت افرادی باشد، به آنان پیغام بدهد و با اینکه می‌داند آنان آدرس ندارند، برایشان راهنما و یا آدرس نفرستد، مسلماً او را محکوم به کار عبث و بیهوده می‌کنند.^۱

نویسنده عبارات فوق به این نکته که متکلمان بزرگ بر آن تأکید ورزیده‌اند، توجّه نکرده است که لطف مورد نظر ایشان، شرط قدرت یافتن مکلف بر انجام تکلیف نیست. حال اگر کسی را به مهمانی دعوت کنند، ولی آدرس یا راهنما برای او قرار ندهند، آن فرد، قدرت بر قبول دعوت نخواهد داشت. بنابراین آدرس دادن به کسی که به مهمانی دعوت شده، مصداق «لطف» مورد نظر متکلمان نمی‌باشد. پس اگر دعوت کردن، بدون آدرس دادن، نقض غرض دعوت کننده و قبیح محسوب می‌شود، از آن جهت است که دادن آدرس، شرط قدرت یافتن بر انجام تکلیف است، ولی لطف مورد نظر متکلمان چیزی بالاتر از ایجاد شرایط قدرت بر انجام عمل می‌باشد. به همین دلیل - چنانکه خواهیم آورد - فراهم نکردن آن شرایط را نباید نقض غرض به شمار آورد.

نقد و بررسی منطقی برهان لطف

کاستی بسیار مهمی که در استدلال بر وجوب لطف از دیدگاه متکلمان، وجود دارد، این است که کشف و تشخیص غرض از فعل و خلقت خداوند، عقلاً امکان‌پذیر نیست و به همین دلیل صحت مقدمه

صغری در استدلال ایشان قابل احراز نمی‌باشد.
توضیح مطلب این است که استدلال متکلمان بر وجوب عقلی لطف از لحاظ منطقی به این صورت است:
صغری: انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، نقض غرض در افعال اوست.

کبری: نقض غرض از خدای متعال، قبیح و خلاف حکمت است.
نتیجه: پس انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، قبیح و خلاف حکمت می‌باشد.

در این استدلال قیاسی، مقدمه کبری کاملاً صحیح و مورد قبول است، ولی صحت مقدمه صغری، عقلاً محل اشکال می‌باشد و به همین دلیل نتیجه عقلاً مردود می‌شود. اشکالی که در صحت صغرای استدلال وجود دارد، این است که تنها در صورتی می‌توانیم انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند را نقض غرض او بدانیم که پیش از آن، غرض الهی را در افعالش، کشف کرده باشیم؛ مثلاً با قاطعیت حکم کنیم که غرض خداوند هدایت و به کمال رساندن مخلوقات، به هر شکل ممکن است. اگر به چنین حکم قطعی رسیده باشیم، آنگاه خواهیم توانست از باب وجوب لطف اصطلاحی، بر خداوند واجب بدانیم که همه آنچه را به امر هدایت مخلوقات کمک می‌کند، فراهم نماید. ولی سخن بر سر همین است که انسان با چه پشتوانه‌ای می‌تواند به چنین حکم قطعی برسد. آیا این امر از مستقلات عقلیه است یا ادله نقلی بر چنین چیزی دلالت می‌کنند؟ پاسخ این سؤال را در درس بعد خواهیم داد.

درس دوم: برهان لطف (۲)

در درس گذشته به مناسبت بررسی برهان لطف، این سؤال را مطرح کردیم که آیا می‌توان گفت غرض خداوند از خلقت انسان‌ها هدایت و به کمال رساندن آنهاست؟

عدم جواز اسناد غرض به افعال الهی

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: تعبیر «غرض خداوند از خلقت» تنها یک معنای مقبول می‌تواند داشته باشد و آن هدفی است که خداوند برای موجودات عاقل و مختار - همچون انسان - به صورت تشریعی قرار داده است. اگر این مخلوقات با سوء اختیار خود در مسیر خلاف هدف تعیین شده حرکت کنند، هیچ لطمه‌ای به حکیمانه بودن خلقت الهی وارد نمی‌شود. بنابراین ضرورتی برای تحقق خواست تشریعی خداوند وجود ندارد.

غیر از معنای فوق هر بیان دیگری که در توضیح تعبیر «هدف» یا

«غرض» خلقت خداوند گفته می‌شود، گرفتار نوعی تشبیه و قیاس با هدفداری در مورد انسان است که به همین دلیل عقلاً مردود می‌باشد.^۱ به همین جهت آن معنایی که عموم افراد (از جمله متکلمان) از «غرض» و «هدف» خداوند در افعالش اراده می‌کنند، عقلاً و نقلاً قابل اسناد به خدای متعال نیست. امام صادق علیه السلام - در پاسخ به پرسش یکی از اصحاب خود درباره علت تشریع حکم حج و طواف خانه خدا - فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ لَا لِعِلَّةٍ...^۲

خدای عزوجل آفریدگان را بدون علت آفرید.

امام علیه السلام به صراحت هرگونه علت و غرض را از خلقت خداوند نفی کرده‌اند و در ادامه حدیث به بخشی از تکالیف و وظایف بندگان در مراسم حج و آثار و برکاتی که بر انجام آنها مترتب می‌شود، اشاره فرموده‌اند. آنچه در حدیث نفی شده، همان معنایی از علت و هدف است که در افعال انسان‌ها مطرح می‌شود؛ یعنی آنچه انگیزه انسان برای انجام فعل می‌شود و می‌خواهد به آن تحقق بخشد. چنین معنایی عقلاً قابل اسناد به خدای متعال نیست؛ چون لازمه‌اش تشبیه ذات مقدس ربوبی به مخلوقات می‌باشد.

با این توضیحات روشن می‌شود که هرگونه سخن گفتن از غرض الهی در خلقت، عقلاً و نقلاً روا نیست و بنابراین صغرای استدلال متکلمان که به برهان «لطف» تمسک نموده‌اند، صحیح نمی‌باشد. ما هیچ‌گونه

۱ - توضیح مبسوط این بحث در حلقه اول از این سلسله درس‌ها آمده است.

۲ - بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۳، ح ۹ به نقل از علل الشرایع.

غرضی در افعال الهی نمی‌توانیم مطرح کنیم تا حصول آن از باب «لطف» بر خداوند واجب انگاشته شود. معنای صحیح هدفداری خداوند هم در واقع به هدف مخلوقات مربوط می‌شود که تحقق بخشیدن به آن، به اختیار خودشان است و فعل خداوند محسوب نمی‌گردد.

سنت «امتحان» در خلقت خداوند

اما در حوزه افعال اختیاری انسان‌ها، گاهی اموری در آیات و روایات به عنوان علت و غرض، به فعل خدای متعال نسبت داده شده است. در این خصوص باید توجه داشت که این ادله نقلی در مقام اثبات آنچه عقلاً و نقلاً مردود است، نمی‌باشند و هیچ‌کدام برای خلقت خداوند، هدف و علت - به معنایی که اسنادش به ذات مقدس ربوبی روا نیست - اثبات نمی‌کنند. یکی از این امور که در آیات و احادیث مطرح شده، مسأله «امتحان» و «ابتلاء» انسان است. در قرآن می‌خوانیم:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ.^۱

و او (خداوند) آن کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر برتری بخشید تا در آنچه به شما عطا فرموده، آزمایشتان کند.

در احادیث ائمه علیهم‌السلام هم این مطلب به وضوح مورد تصریح قرار گرفته است. به عنوان مثال، امام باقر علیه‌السلام حدیثی قدسی نقل فرمودند که خداوند به حضرت آدم علیه‌السلام وحی کرد:

دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و بهشت و جهنّم را به منظور
امتحان و آزمایش بشر آفریدم.^۱

در این گونه ادله نقلی، امتحان خداوند به عنوان علّت و غایت
خلقت مطرح شده است. معنای مقبولی که از این «علّت» و «غایت»
می توان فهمید، نتیجه و اثری است که بر فعل خداوند مترتب می شود.
یعنی یکی از نتایج و آثار خلقت انسان ها توسط خداوند، این است که
آنها مورد آزمایش قرار می گیرند. فرق است بین اینکه چیزی علّت و
هدف باشد یا صرفاً اثر و نتیجه تلقی شود.^۲

ما در مورد خلقت خداوند نمی توانیم به معنای متداول کلمه
«علّت» و «غرض» قائل شویم. به تعبیر دیگر هر معنایی که از این دو
تعبیر می فهمیم، برخاسته از نوعی تشبیه به عالم مخلوقات (همچون
انسان ها) است. بنابر این ادله ای که ظاهرشان بر بیان علّت و هدف در
افعال خداوند، دلالت می کنند، یا باید چنانکه گفتیم بر هدف تشریعی
حمل شوند و یا حمل بر بیان نتیجه و اثر خلقت الهی گردند.

با توجه به این نکته باید از تفاوتی که بین امتحان بشر و امتحان
خداوند وجود دارد، غافل نشویم. غرض انسان از امتحان، دانستن
اموری است که بدون آزمایش، به آنها آگاهی نمی یابد. اما خدای متعال
منزه است از اینکه پس از امتحان به چیزی آگاه شود که پیش از آن
علمش را نداشته است. معنای امتحان کردن خداوند، آگاه شدن ذات

۱ - رجوع شود به: اصول کافی، ج ۲، ص ۸، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه،

ح ۲.

۲ - این همان تفاوتی است که میان «لام تعلیل» و «لام عاقبت» در عربی وجود

دارد.

مقدّسش از باطن مخلوقات نیست، بلکه صرفاً آشکار شدنِ اموری است که خداوند از پیش به آنها علم داشته است. خدای متعال «اموال» و «اولاد» را در قرآن وسیله امتحان دانسته و فرموده است:

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۱

جز این نیست که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش هستند.
از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه، چنین نقل شده است:

مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَبَيِّنَ السَّاخِطُ
لِرِزْقِهِ وَالرَّاضَى بِقِسْمِهِ وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ
أَنْفُسِهِمْ وَلَكِنْ لِّتُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْ
عِقَابُ.^۲

معنای آیه شریفه این است که (خدای سبحان) بندگان را به وسیله اموال و اولاد می‌آزماید تا روشن شود که کدامیک از روزی خود ناراضی و چه کسی به سهم خویش راضی و خشنود است و هر چند که خداوند سبحان نسبت به بندگان از خودشان آگاه‌تر است، ولی امتحانش برای آشکار شدن اعمالی است که منشأ استحقاق ثواب و عقاب می‌باشد.

طبق این بیان نورانی، امتحان خداوند برای ظهور طاعات و معاصی است که طاعات منشأ ثواب و گناهان موجب عقاب می‌باشند. از این طریق، حق و باطل آشکار شده، پیروان هر یک از دیگری جدا می‌گردند. این ظهور و جدایی حق و باطل، چیزی بر علم خداوند

۱ - تغابن / ۱۵.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۹۳.

نمی‌افزاید و صرفاً برای این است که روشن شود کدامیک از اعمال بندگان منشأ ثواب و کدامیک منشأ عقاب آنهاست.

عدم وجوب «لطف» در امتحان الهی

حال با توجه به معنای صحیح عُلْتُ بودن امتحان الهی، می‌توان پذیرفت که خدای متعال ممکن است لطف مورد نظر متکلمان را در مواردی اعمال نکند؛ زیرا خدایی که غرضش امتحان بندگان باشد، عقلاً ملزم نیست همهٔ مقدمات و زمینه‌ها را فراهم کند تا موفقیت در امتحان برای انسان‌ها ساده و آسان گردد، بلکه ممکن است در مواردی، عمداً تسهیلاتی را ایجاد نکند و امتحان‌هایی سخت و دشوار برگزار نماید.

توجه به مثال مورد نظر متکلمان نیز مطلب را واضح‌تر می‌نماید. اگر کسی دیگری را به مهمانی دعوت کند، با اینکه می‌خواهد او در مهمانی شرکت کند، ولی در عین حال ممکن است به جهتی صلاح نداند که همهٔ تسهیلات و تشریفات را برای اینکه او حتماً در مهمانی شرکت نماید، فراهم کند. بلکه چه بسا بخواهد او را در همین خصوص بیازماید که آیا بدون انجام آن تشریفات، حاضر به شرکت در مهمانی هست یا خیر. این در حالی است که انجام دادن آن تشریفات خاص، نه برایش دشوار است و نه موجب نقص و عیبی در او می‌شود، ولی حکمتی - چون امتحان - در کار است که به آن جهت از انجام تشریفات، خودداری می‌کند. بنابراین نمی‌توان چنین استدلال کرد که اگر میزبان به انجام آن تشریفات مبادرت نکند، نقض غرض خویش نموده است؛ چون غرض او شرکت فرد دعوت شده در مهمانی به هر قیمتی و با هر شیوه‌ای نبوده

است. (توجّه شود.)

به همین صورت می‌توان گفت: با وجود آنکه ایجاد زمینه‌های مساعد و تسهیلات در انجام اختیاری طاعات توسط انسان، برای خدای متعال دشوار نیست و چنین کاری نیز هیچ نقص و عیبی را بر او لازم نمی‌آورد، اما احتمال دارد که بنا به حکمت‌هایی - که یکی از آنها امتحان است - از فراهم نمودن آنها عمداً خودداری کند. در این صورت هیچ نقض غرضی صورت نگرفته است؛ چون غرض الهی این نیست که انسان‌ها به هر قیمتی طاعت او را انجام دهند و از معصیت او سرباز زنند. پس انجام ندادن لطف مورد نظر متکلمان از جانب خداوند، مصداق نقض غرض نیست و لذا در این فرض، هیچ کار قبیح و خلاف حکمتی انجام نشده است.



درس سوم: برهان لطف (۳)

در دو درس گذشته برهان لطف را که جهت اثبات ضرورت عقلی وجود امام اقامه شده، نقل و بررسی کردیم.

ملزم نبودن خداوند به رعایت اصلح در مورد بندگان

یکی از نتایج و لوازم برهان لطف، این اعتقاد است که خداوند در رفتارش با بندگان «باید» همواره بیشترین مصلحت‌های آنان را رعایت کند و همیشه بیشترین خیر دینی و دنیوی را به آنان برساند. به تعبیر دیگر، مقتضای برهان لطف این است که خداوند، «نباید» از فراهم نمودن هر آنچه که به صلاح بندگان می‌باشد، دریغ نماید. در واقع «رعایت اصلح» یکی از مصادیق «لطف» است که متکلمان آن را بر خداوند واجب دانسته‌اند.

در مورد این مدّعا باید گفت:

اولاً قائل شدن به «وجوب» و «ضرورت» بر خدای متعال در رعایت اصلح، به لحاظ عقلی بی‌دلیل است و اشکالاتی که در خصوص

برهان لطف وارد می‌شود، در مورد «وجوب رعایت اصلح» نیز عیناً وارد است.

ثانیاً اگر این امر را واجب ندانیم، می‌توان به استناد ادله نقلی در این خصوص ادعا کرد که: خداوند از سر فضل و لطف واقعی خود (نه لطف اصطلاحی متکلمان که بر خدا واجب می‌دانند)، همیشه ابتداءً خیر بندگان را در حق آنان اعمال می‌فرماید. اما اگر بنده‌ای از در مخالفت و معصیت الهی وارد شد، آنگاه «ممکن است» او را از آنچه به خیر و صلاحش می‌باشد، محروم فرماید.

اجرای این سنت الهی که از روی منت و تفضل در حق بندگان وضع شده، هیچ‌گونه ضرورت عقلی ندارد و صرفاً از طریق نقلی اثبات می‌شود. در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، چنین می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَفْعَلُ لِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَلَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.^۱

خداوند متعال در مورد بندگان چیزی جز آنچه به صلاح ایشان است، انجام نمی‌دهد و ظلمی به مردم نمی‌کند و این مردم هستند که به خود ستم می‌نمایند.

شبهه همین تعبیر در حدیث دیگری هم از آن امام بزرگوار نقل شده است.^۲

در مورد مدلول این احادیث باید به چند نکته توجه داشت:

۱- قرار دادن این سنت از جانب خدای متعال صرفاً بر اساس فضل

۱- التوحید، باب ۶۲، ح ۹، ص ۴۰۳.

۲- رجوع شود به: الخصال، ج ۲، ص ۴۰۰، ح ۱۰۸.

است و هیچ‌گونه ضرورتی بر او ندارد. بنابراین احادیثی که بر این معنا دلالت دارند، به هیچ وجه مؤید برهان لطف نیستند و بر «وجوب رعایت اصلح» دلالت نمی‌کنند.

۲- این سنت، یک سنت ابتدایی و اولیه است. یعنی خداوند همیشه ابتداءً با همه بندگان خود چنین عمل می‌کند، اما اگر آنها قدر این نعمت ابتدایی را ندانستند و به ورطه گناه و معصیت الهی سقوط کردند، ممکن است با آنان طبق این سنت عمل نشود. آیات و روایات متعددی بر این معنا دلالت می‌کنند که در اینجا مجال طرح همه آنها نیست. فقط به عنوان نمونه به بعضی از مواردی اشاره می‌کنیم که در آنها سخن از «اضلال» خداوند و «مهر زدن» او بر دل‌های ظالمان مطرح شده است. قرآن می‌فرماید:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يُجْعَلْ صَدْرُهُ ضَيِّقًا حَرَجًا»^۱

اگر خداوند بخواهد کسی را هدایت کند، سینه‌اش را برای تسلیم شدن فراخ می‌کند و اگر بخواهد کسی را در گمراهی نگه دارد، سینه‌اش را تنگ و بسته قرار می‌دهد. نمونه دیگر در قرآن کریم، چنین است:

«بَلْ طَعِ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»^۲

بلکه خداوند بر دل‌های آنان به سبب کفرشان مهر زده، در نتیجه جز عده کمی (از آنان) ایمان نمی‌آورند.

۱ - انعام / ۱۲۵.

۲ - نساء / ۱۵۵.

امام رضا علیه السلام با استناد به همین آیه شریفه، مهر زدن خداوند بر دل‌های کافران را نوعی عقوبت کفر آنان دانسته‌اند:

الْحَتْمُ هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكَفَّارِ عُقُوبَةً عَلَى كُفْرِهِمْ كَمَا
قَالَ عَزَّوَجَلَّ: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ.^۱

ختم یعنی مهر زدن بر دل‌های کافران از جهت عقوبت بر کفرشان، همانطور که خدای عزوجل فرمود: بل طبع الله

در حدیث دیگری، حضرت جواد الائمه علیه السلام اضلال و غضب خداوند را تنها متوجه کسانی دانسته‌اند که هدایت و رضایت او را نپذیرفته‌اند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ إِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ
لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاهُ وَ إِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاهُ وَ إِنَّمَا
يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ.^۲

خداوند بردبار دانا - تبارک و تعالی - تنها بر آنان که خشنودی او را رد کرده‌اند، غضب می‌کند. و عطای خود را فقط از کسانی که بخشش او را نپذیرفته‌اند، باز می‌دارد. و تنها کسانی را که هدایت او را قبول نکرده‌اند، اضلال می‌فرماید.

معنای دقیق «اضلال» خداوند در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گرفته و عدم منافات آن با عدل الهی نیز اثبات شده است.^۳ مقصود از طرح این آیات و روایات در بحث فعلی این است که

۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲ - روضة کافی، ص ۵۲، ح ۱۶.

۳ - رجوع شود به حلقه اول از این سلسله درس‌ها.

روشن شود: گاهی خداوند بر خلافِ سنّتِ اوّلیّه خود، کسانی را که از پذیرفتن هدایت و لطف الهی با سوء اختیارشان سر باز زده‌اند، از آنچه به صلاحشان است، محروم می‌فرماید و این ظلمی از ناحیه خداوند به ایشان نیست؛ چون در حقیقت عقوبت ظلمی است که در حقّ خود مرتکب شده‌اند.

در حدیثی هم که امام صادق (علیه السلام) به رفتار خداوند مطابق با مصلحت بندگانش، اشاره فرموده بودند، بلافاصله متذکر این حقیقت شده‌اند که: خداوند به مردم ظلم نمی‌کند و این مردم هستند که به خود ستم می‌نمایند.

نتیجه‌ای که از نقل این آیات و روایات حاصل می‌شود، این است که در مجموع نمی‌توان گفت که خدای متعال در همه حال و برای همه کس فقط مطابق آنچه به صلاحشان است، رفتار می‌نماید. بلکه با دخالتِ سوء اختیار بشر، سنّتِ اوّلیّه خداوند - که بر اساس فضل او بود - تغییر کرده و به مقتضای عدلش کسانی را از آنچه به صلاحشان است، محروم می‌فرماید.

۳- مراد از «اصلح» در احادیث مورد بحث، معنای تفضیلی و عالی آن نیست. ما نمی‌توانیم در مورد خدای متعال چنین معنایی را به کار ببریم. انسان‌ها به دلیل محدودیت‌هایی که دارند، می‌توانند برای خودشان تعبیر «اصلح» را به معنای بیشترین خیر و صلاح به کار ببرند. اما اگر این تعبیر به خدای متعال نسبت داده شود، دیگر معنای «صالح‌ترین» ندارد. ما نمی‌توانیم فضل و خیری از جانب خداوند برای یک مخلوق در نظر بگیریم که دارای بالاترین حدّ خیر و صلاح او باشد؛ به گونه‌ای که بالاتر از آن امکان نداشته باشد. هر درجه‌ای از فضل الهی